



Scientific Journal Quarterly of Middle East Studies

Vol 30. No 4. Winter 2024

Received date: 2023.08.04

Acceptance date: 2023.10.07



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

Home page: www.cmess.sinaweb.net

Analysis of British policy in Persian Gulf (1970-2003)

Abbas Naderi¹, Kayhan Barzegar², Hamid Ahmadi³



Abstract

Britain's withdrawal from Persian Gulf in the early 1970s is a turning point in the country's foreign policy as a traditional superpower and regional and international dynamics between Persian Gulf countries. This article tries to answer this question: what was the basis of British regional policies in the Persian Gulf between 1970 and 2003? The main hypothesis of the article is that England's regional policies have been a function of the country's economic interests, especially, Britain tried to ensure the security of energy supplies through the balancing of power between regional countries. Using Michael Brecher's model and the historical-analytical method, the authors consider the internal party political structure of England, which leads to the rotation of foreign policy elites, as an effective factor in the operational environment of this country's foreign policy in the Persian Gulf and the withdrawal of British military forces. This variable has been one of the main factors of England's re-entry into regional developments. The authors conclude that the two-party structure ruling England has always influenced this country's foreign policy in the Persian Gulf region and this process continues until now.

Keywords: Persian Gulf, Elites' Cognitive System, Party Structure, Psychological Environment, Operational Environment, Structure of International System, England.

1 - Ph.D. Student of International Relations, Department of Political Science and International Relations, Faculty of Law, Theology and Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

2 - Associate Professor, Department of Political Science and International Relations, Faculty of Law, Theology and Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

3 - Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

فصلنامه علمی مطالعات خاورمیانه

سال ۳۰، شماره ۴، پیاپی (۱۱۴)، زمستان ۱۴۰۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۱۵

Home page: www.cmess.sinaweb.net

نوع مقاله: پژوهشی

واکاوی سیاست انگلستان در خلیج فارس (۱۹۷۰-۲۰۰۳)^۱

عباس نادری^۲، کیهان برزگر^۳، حمید احمدی^۴



چکیده

خروج انگلیس به‌عنوان یک ابرقدرت سنتی از منطقه خلیج فارس در اوایل دهه ۱۹۷۰، نقطه عطفی در سیاست خارجی این کشور و نیز روابط منطقه‌ای و بین‌المللی کشورهای حوزه خلیج فارس به شمار می‌رود. این مقاله سعی در پاسخ به این پرسش دارد که سیاست‌های منطقه‌ای انگلیس در خلیج فارس در بازه زمانی ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۳ بر چه مبنایی استوار بوده است؟ فرضیه اصلی مقاله این است که سیاست‌های منطقه‌ای انگلستان تابعی از منافع اقتصادی این کشور به‌ویژه مسئله تأمین انرژی از طریق حفظ توازن قوا بین کشورهای منطقه بوده است. بر این اساس، نویسندگان با بهره‌گیری از مدل مایکل برچر و روش تاریخی-تحلیلی، ساختار سیاسی داخل حزبی انگلیس که منجر به چرخش نخبگان سیاست خارجی می‌شود را به‌عنوان یک عامل مؤثر محیط عملیاتی بر سیاست خارجی این کشور در منطقه خلیج فارس و در موضوع خروج نیروهای نظامی انگلستان از منطقه بررسی کرده‌اند. همین متغیر یکی از عوامل اصلی ورود دیگر باره انگلیس به تحولات منطقه نیز بوده است. نویسندگان به این نتیجه می‌رسند که ساختار دو حزبی حاکم بر انگلیس همواره بر سیاست خارجی این کشور در منطقه خلیج فارس تأثیرگذار بوده و این روند تا زمان کنونی نیز ادامه دارد.

واژگان کلیدی: خلیج فارس، نظام ادراکی نخبگان، ساختار حزبی، محیط روانی، محیط عملیاتی، ساختار نظام بین‌الملل، انگلیس.

۱ - این مقاله مستخرج از رساله دکتری روابط بین‌الملل عباس نادری در دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران می‌باشد.

۲ - دانشجوی دکتری رشته روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۳ - (نویسنده مسئول)، دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
kbarzegar@hotmail.com

۴ - استاد علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
hahmadi@ut.ac.ir

مقدمه

مسئله اصلی این مقاله بررسی نقش انگلیس به عنوان یکی از بازیگران مهم منطقه خلیج فارس، همواره مورد توجه اندیشمندان و کنشگران روابط بین‌الملل بوده است. از زمان تشکیل اتحادیه اروپایی، این کشور هر چند یک عضو فعال این اتحادیه بوده اما انگلیس در غرب آسیا و خلیج فارس در قالب اتحادیه اروپایی نقش‌آفرینی نکرده است. در واقع این کشور از نفوذ و نقش سنتی خود در خاورمیانه عربی برای پیشبرد سیاست‌هایش (حتی در قالب اتحادیه اروپایی) بهره برده است. انگلیس در همراهی با ایالات متحده آمریکا در صدد تأمین منافع خود در منطقه غرب آسیا و خلیج فارس بوده است. غرب آسیا نیز در طول دست‌کم یک دهه گذشته شاهد تحولاتی گوناگون بوده و تغییرات در سیاست خارجی انگلیس با آنها همسو بوده است. در این باره مشخصاً می‌توان به تحولات چند سال گذشته (موسوم به بهار عربی)، ظهور داعش و وقوع جنگ‌های نیابتی منطقه‌ای اشاره نمود. برای تحلیل و فهم سیاست انگلیس در دوران پسا برگزیت، ناگزیر از بررسی سیاست این کشور در مقطع زمانی مهم ۱۹۷۰ (خروج آمریکا از منطقه) تا ۲۰۰۳ (مشارکت گسترده انگلیس در اشغال عراق) هستیم.

مقاله حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که سیاست‌های منطقه‌ای انگلیس در خلیج فارس در بازه زمانی ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۳ بر چه مبنایی استوار بوده است؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به پرسش اصلی مورد بررسی قرار خواهد گرفت این است که سیاست‌های منطقه‌ای انگلستان تابعی از منافع اقتصادی این کشور به‌ویژه مسئله تأمین انرژی از طریق حفظ موازنه قوا بین کشورهای منطقه بوده است. بررسی سیاست‌های انگلیس در خلیج فارس در بازه زمانی مورد نظر، ما را نسبت به نحوه اثرگذاری این کشور بر موازنه منطقه خلیج فارس آشنا می‌نماید. این مقاله نحوه عملکرد انگلیس در منطقه خلیج فارس در بازه زمانی ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۳ را نیز مشخص می‌سازد. به‌علاوه چشم‌اندازی از سیاست‌های آتی این کشور در دوران پسا برگزیت به دست می‌دهد. همچنین شناخت نقش انگلیس در دوره زمانی یاد شده در خلیج فارس، از منظر منافع ملی جمهوری اسلامی ایران (تهدیدها و فرصت‌ها) و نیز ثبات منطقه‌ای، حائز اهمیت است به‌ویژه اینکه در پی سیاست اعلامی ایالات متحده آمریکا، این کشور در صدد خروج از منطقه و تمرکز بر شرق آسیا بوده و انگلیس در صدد جایگزینی آمریکا در منطقه غرب آسیا است. از بین مدل‌های مختلفی که برای بررسی این موضوع می‌توان بهره گرفت، این مقاله مدل مایکل برچر را انتخاب کرده است. به لحاظ سازماندهی مقاله، نویسندگان نخست به تبیین فهم نظری سیاست خارجی انگلیس در خلیج فارس می‌پردازند. در ادامه، علاوه بر بررسی اجمالی سیر تاریخی تحولات

سیاست انگلیس در خلیج فارس (۱۹۶۰ تا ۲۰۰۰)، به دلایل سیاسی و امنیتی تحولات سیاست خارجی انگلیس در خلیج فارس پرداخته می‌شود. موضوع ترغیب ناتو به ایفای نقش نظامی در خلیج فارس توسط انگلیس، در بخش بعدی مقاله مورد مذاقه قرار می‌گیرد. نهایتاً نقش‌آفرینی سیاسی انگلیس در خلیج-فارس پس از خروج از منطقه و آثار آن بر سیاست‌گذاری این کشور و بر منطقه مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

متناسب با متغیرهای این مقاله و مبتنی بر چارچوب‌های نظری مدل مایکل برچر و همکاران برای تبیین اهداف سیاست خارجی انگلیس در منطقه خلیج فارس، روش‌شناسی واقع‌گرایی یعنی تحلیل عینی داده‌ها و تفسیر محتوایی آنها به کار گرفته شده است.

۱- فهم نظری سیاست خارجی انگلیس در خلیج فارس

تبیین تئوریک نقش منطقه‌ای انگلیس در خلیج فارس تابعی از اهداف و نیازهای حیاتی این کشور و شرایط محیط بین‌المللی و نحوه تعامل بازیگران منطقه‌ای با قدرت‌های بین‌المللی است. بر همین اساس به نظر می‌رسد تأثیرات متقابل عوامل و مؤلفه‌های مختلف شکل‌گیری سیاست خارجی انگلیس و چگونگی ایفای نقش آن لزوماً باید بر اساس یک نظریه سیستمی که دربرگیرنده همه جوانب تأثیرگذار در این باره هستند، صورت گیرد. با بررسی نظریه‌های مختلف، مدل تحلیلی مایکل برچر برای تبیین نظری ابعاد مختلف سیاست خارجی انگلیس بسیار مناسب است. این مدل بر مبنای یک گزاره ساده قرار دارد، اینکه اعتبار و اهمیت مفهوم سیستم در تحلیل‌های سیاست خارجی از مطالعه سیاست‌های داخلی کمتر نیست. مثل همه سیستم‌هایی که در مرحله عملیاتی هستند، ساختار سیاست خارجی نیز متشکل از یک محیط و یا یک مجموعه است؛ در اینجا نیز یک گروه از بازیگران، ساختارهایی که از طریق آنها تصمیم‌ها شروع و به چالش‌ها پاسخ داده می‌شود و فرایندی که جریان خواسته‌ها و تقاضاها و تولیدات کلی یک سیستم را نگه می‌دارند و یا تغییر می‌دهند، وجود دارند. مرزهای این سیستم عمودی است یعنی شامل همه ورودی‌ها و خروجی‌هایی است که بر تصمیم‌هایی تأثیر می‌گذارند که دامنه و محتوای آنها به طور کلی و بنیادین در قلمرو روابط بین‌دولتی قرار دارند. به این ترتیب مرزها از یک موضوع به موضوع دیگر متغیر و دارای نوسان هستند و تغییر می‌کنند؛ بنابراین لازم است محتوا و روابط میان این متغیرهای کلیدی و مهم، محیط، بازیگران، ساختارها و فرایندها، همگی در چارچوب تقاضاهای سیاسی و یا ورودی‌ها و یا نتایج و تولیدات سیاسی و یا خروجی قرار گیرد. یک سیستم سیاست خارجی ممکن است به یک جریان داخل و یا خارج شبکه ساختارها و یا مؤسساتی که

کارکردهای خاصی را اجرا می‌کنند و یا در تصمیم‌گیری نقش دارند، تشبیه شود. این بازخوردها به‌عنوان جریان مداوم تقاضاها و خواسته‌های سیاسی، فرایندهای سیاسی و تولیدات و نتایج سیاسی دیگر بار به سیستم باز می‌گردند و به‌عنوان ورودی دوباره وارد سیستم می‌شوند. بنابراین همه سیستم‌های سیاست خارجی شامل مجموعه‌ای از واحدها و اجزایی است که در سه گروه اصلی دسته‌بندی می‌شوند: ورودی، فرایندها و خروجی. جریان و تحرکات دینامیک در سیستم به صورت مداوم تقاضاها را جذب و دریافت می‌کند و آنها را به یک دستگاه مکانیسم و فرایند سیاست خارجی انتقال می‌دهد که در مرحله بعد نیز انتقال این ورودی‌ها به تصمیم‌ها و یا خروجی‌هایی منجر می‌شود.

در مدل تحلیلی مایکل برچر به دو مؤلفه مهم توجه شده است: نخست، محیط عملیاتی و دوم، محیط میدانی. محیط عملیاتی، زمینه و بستر تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی است، یعنی پارامترها و مرزهایی را مشخص می‌کند که تصمیم‌گیرندگان باید در آن فعالیت کنند. همچنین محیط عملیاتی مستقیماً بر نتایج یا خروجی تصمیمات و انتخاب میان گزینه‌ها تأثیرگذار است؛ به عبارتی، تصمیم‌ها از طریق تصورات تصمیم‌گیرندگان گزینش می‌شوند. تا آنجایی که تصمیم‌گیرندگان محیط عملیاتی را به طور صحیح درک کنند، اقدام‌های سیاست خارجی‌شان نیز ریشه در واقعیت‌ها خواهد داشت و بنابراین احتمال موفقیت بیشتر خواهد بود. همچنین تا آنجایی که تصورات تصمیم‌گیرندگان غیر دقیق و نادرست باشد، انتخاب‌های سیاسی نیز ناموفق خواهد بود که در این شرایط شکافی بزرگ میان اهدافی که نخبگان تعریف کرده‌اند و نتایج سیاسی به دست خواهد آمد. محیط عملیاتی شامل دو متغیر کلی است: خارجی و داخلی. بخش خارجی به شرایط و روابطی اشاره دارد که فراتر از مرزهای سرزمینی دولت‌ها است. بخش داخلی محیط شامل پنج متغیر است: توانایی نظامی، توانایی اقتصادی، ساختار سیاسی، تقاضاهای ویژه سیاست خارجی که گروه‌های ذی‌نفوذ آن را دنبال می‌کنند و مطالبات عمومی که از سوی نخبگان رقیب دنبال می‌شود (Brecher, 1963: 213-235). همان‌گونه که در خصوص تغییرات سیاست خارجی انگلیس در اوایل دهه ۷۰ میلادی خواهیم دید، پذیرفتن این نکته بسیار مهم است که برای طیف کاملی از تصمیم‌های سیاست خارجی، نه توان نظامی و نه توان اقتصادی نمی‌تواند در چارچوبی مطلق تعریف شود. هر دو آنها باید نسبت به قدرت یک ابرقدرت، سایر کشورهای واقع در نظام تابعه آن ابرقدرت و همچنین رقبای خاص و همه آنها نیز با توجه به موضوع مورد آزمون ارزیابی شوند (Brecher, 1969).

درباره مؤلفه دیگر یعنی محیط روانی نیز باید گفت در حوزه سیاست خارجی هر تصمیم‌گیرنده‌ای در درون بافتی از گرایش‌های روانی عمل می‌کند. این گرایش‌های روانی شامل نخست، عوامل اجتماعی همچون ایدئولوژی و سنت است که از میراث تاریخی جمعی سرچشمه می‌گیرد؛ دوم، عوامل شخصیتی یا همان خصوصیات فردی تصمیم‌گیرندگان است. درک و برداشت‌های نخبگان از محیط عملیاتی از فیلتر این دو گرایش عبور می‌کند. در نظریه سیاست خارجی «مایکل برچر» پنداره نخبگان یک درون‌داد تعیین‌کننده در نظام سیاست خارجی است. دلیل قائل شدن این نقش محوری برای پنداره نخبگان آن است که تصمیم‌گیرندگان مطابق با درک و برداشت خود از واقعیت و نه در پاسخ به خود واقعیت، دست به عمل می‌زنند.^۱ اختصاص یک تصمیم به یک حوزه موضوعی (شامل نظامی-امنیتی، سیاسی-دیپلماتیک، اقتصادی-توسعه و فرهنگی-منزلی) از این امتیاز برخوردار است که به تحلیل تطبیقی و فرضیه‌ها کمک می‌کند. موضوع‌های سیاست خارجی معمولاً به لحاظ محتوایی ویژه هستند؛ لذا تنها برخی متغیرهای محیط عملیاتی ممکن است به یک تصمیم ویژه مرتبط باشند و محتوای این متغیرها خود در درون مجموعه‌ای از تصمیم‌ها از یک تصمیم به تصمیمی دیگر تغییر خواهند کرد.

همان‌گونه که اشاره شد، مدل تحلیلی مایکل برچر کوشیده است با نگرشی ترکیبی در قالب طرح اصلی نظریه سیستم‌ها، چارچوبی مستقل برای تجزیه و تحلیل سیاست خارجی ارائه دهد. طرح سیستماتیک برچر و همکاران در نظریه‌پردازی سیاست خارجی به گونه‌ای است که توانسته به اکثر مؤلفه‌های دخیل در سیاست خارجی انگلیس از جمله دو محیط عملیاتی و روان‌شناختی توجه نماید. به باور او، سیاست خارجی زمانی به اوج می‌رسد که محیط روان‌شناختی تصمیم‌گیری با محیط عملیاتی یکسان باشد. از آنجا که مدل برچر دربردارنده مشخصات نظریه تحلیل سیاست خارجی و تصمیم‌گیری است و با مشخصات سیاست داخلی و خارجی انگلستان که دارای ساختار دو حزبی بوده و تصمیم‌ها و اقدام‌های سیاست خارجی در آنجا بر اساس فایده-هزینه اتخاذ می‌شود، قابلیت انطباق بیشتری دارد. در مقاله حاضر تلاش شده تحولات و اقدام‌های سیاست خارجی انگلستان با مؤلفه‌های نظری این مدل تبیین شود.

۱ - «رفتارگرایی شناختی» اصطلاحی است که هارولد و مارگارت اسپروت (Harold & Margaret Sprout) برای نام‌گذاری یک اصل ساده و آشنا به کار بردند که طبق آن، هر فرد به محیط پیرامونی خود آن‌گونه که آن را درک و دریافت می‌کند، واکنش نشان می‌دهد (Rosenau, 1967: 109).

۲- سیر تاریخی تحولات سیاست انگلیس در خلیج فارس (۱۹۶۰ تا ۲۰۰۰)

انگلیس در پی کاهش قدرت و نفوذ و شکست‌های مکررش با تعهد دفاع از خاورمیانه می‌خواست دوباره جای پای خود در این منطقه داشته باشد و از در پشتی وارد شود. این کشور در تاریخ ۴ آوریل ۱۹۵۵ (۱۴ فروردین ۱۳۳۴) رسماً به پیمان بغداد پیوست و سرپرستی پیمان بر عهده این کشور گذاشته شد. در نتیجه رابطه انگلیس با کشورهای عضو پیمان نزدیک‌تر بود. در واقع پیمان یاد شده علاوه بر دلایل دفاعی در برابر شوروی - که در درجه دوم اهمیت قرار داشت - منظورش حفظ کشورهای تحت نفوذ انگلیس از خطرات احتمالی بود (فیض‌اللهی، ۱۳۸۸: ۶۷). انگلیس از همه ابزارها برای حفظ سنتو بهره گرفت که از آن جمله می‌توان به پایگاه‌های نظامی‌اش در قبرس اشاره کرد که نقشی کلیدی در حفظ ساختار نظامی شکننده سنتو داشت.

هرچند خروج انگلیس از منطقه خلیج فارس در سال ۱۹۷۱ عملی شد، اما این کشور در نوعی هماهنگی با ایالات متحده، به حضور خود در این منطقه ادامه داد. در دوره نخست‌وزیری تاچر، هماهنگی بیشتری بین سیاست‌های ایالات متحده و انگلیس در خلیج فارس قابل مشاهده است؛ پس از شکست دولت ریگان، دولت بریتانیا به رهبری تاچر اعتمادی جدید به منطقه نشان داد. دکترین کارتر اعلام کرد: «هرگونه تلاش خارجی برای به دست آوردن کنترل خلیج فارس و منابع آن به‌عنوان تهدیدی برای منافع حیاتی ایالات متحده تلقی می‌شود و در صورت لزوم با زور دفع می‌شود». در حالی که هدف آن اتحاد جماهیر شوروی بود، مفسران و مورخان دکترین کارتر را تأییدی بر انتقال نهایی قدرت در خلیج فارس از بریتانیا به ایالات متحده دانسته‌اند. هرچند بریتانیا دیگر حضور نظامی آشکار در سراسر منطقه نداشت، نفوذ سیاسی، اقتصادی و در واقع امنیتی آن در سراسر پادشاهی‌های خلیج فارس و عربستان سعودی عمیق باقی ماند. تاچر در نخستین سفر خود به خلیج فارس در سال ۱۹۸۱، سخت‌افزارهای نظامی بریتانیا را فعالانه تحت فشار قرار داد و پس از تبلیغات گسترده، یک حضور امنیتی قوی، هرچند محتاطانه بریتانیا را در سراسر خلیج (فارس) دیگر باره برقرار کرد. چنین احیای (حضور) بریتانیا با قرارداد الیمامه با عربستان سعودی در سال ۱۹۸۵ به اوج خود رسید که بزرگ‌ترین معامله تسلیحاتی در تاریخ بریتانیا تا به امروز بود (Petersen & Jones, 2023: 2). برخی بر این باور هستند علی‌رغم ظاهراً تعدیل نیرو، بریتانیا همچنان یک بازیگر مهم منطقه‌ای باقی ماند. تاچر ثابت کرد «زن برتر فروش اسلحه» است و در این فرایند یک رابطه وابستگی ایجاد کرد که روابط نظامی و سیاسی بریتانیا با منطقه - به‌ویژه عربستان سعودی و عمان - را در زمانی که واشینگتن در گل مانده بود، تحکیم بخشید (Ibid: 3).

سقوط شاه در ایران موجب شد ایالات متحده و انگلیس بر کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس متمرکز شده، حضور خود را در جنوب منطقه تقویت نمایند. در این میان، کمبودهای نظامی عربستان فرصتی طلایی در اختیار انگلیس قرار داد تا هم تسلیحات نظامی در مقیاس گسترده و هم تعداد فزاینده‌ای کارشناس برای این منظور در اختیار آن کشور قرار دهد. این نکته نیز قابل ذکر است که گرچه انگلیس در سال ۱۹۷۱ از منطقه خارج شد اما مستشاران نظامی‌اش در بسیاری از پادشاهی‌های خلیج فارس حضور داشتند و این حضور تا دهه ۱۹۹۰ تداوم داشت.

نظریه دیگر ادعا می‌کند خروج از خلیج (فارس) شامل «خطراتی برای منافع ما در ایران و خلیج فارس و در نتیجه برای تعادل پوند و منابع نفتی ما است». در واقع از این منظر «حضور نیروهای ما در خلیج فارس و حفظ تعهدات خود در قبال ستو اهمیت زیادی برای منافع ما در این کشور در عرضه نفت در طول بحران در خاورمیانه نشان داده بود زیرا آنها در خدمت حفظ رابطه ما با ایران بودند». بنابراین یک رابطه علت و معلولی مستقیم بین جنگ ژوئن و درک ضمنی دولت کارگر در مورد عقب‌نشینی از خلیج فارس وجود نداشت. در عوض، همان‌طور که داکریل اشاره می‌کند، تفاهم به دست آمده در ژوئیه ۱۹۶۷ را می‌توان به طور مناسب‌تری به‌عنوان نتیجه یک سری بررسی‌های دفاعی در چند سال گذشته، که عمدتاً نتیجه آن کاهش بلند مدت اقتصاد بریتانیا بود، دانست (Sato, 2009: 105).

۳- دلایل سیاسی و امنیتی تحولات سیاست خارجی انگلیس در خلیج فارس

یکی از پایه‌های مهم قدرت انگلیس در خلیج فارس و شبه قاره هند، نیروی نظامی دریایی آن کشور بوده است. برتری دریایی بریتانیا در خلیج فارس در طول یک قرن و نیم گذشته چیزی بیش از یک کار ساده برای نشان دادن نظریه ماهان در مورد تأثیر قدرت دریا بر تاریخ بوده است (Standish, 2006: 324)، چرا که نیروی دریایی انگلیس همواره حامی و پیش‌برنده بزرگ سیاست‌های این کشور در منطقه وسیع جغرافیایی از شبه قاره هند تا خلیج فارس بوده است. بنابراین و با لحاظ کردن این مهم، باید پیش از هر چیز دانست که خروج انگلیس از منطقه به معنی واگذاری نقش ابرقدرتی و نه ایفای نقش آن کشور به‌عنوان یک قدرت مؤثر بوده است. در این مدت انگلیس همچنان یکی از قدرت‌های سیاسی و دریایی مهم بین‌المللی در منطقه محسوب می‌شود. طبق نظریه برچر، عواملی چون وقوع انقلاب اسلامی ایران، تهاجم شوروی به افغانستان و ترس از برهم خوردن توازن راهبردی منطقه به‌عنوان درونداد بر سیاست خارجی انگلیس و فهم نخبگان آن کشور تأثیر گذاشته و مآلاً موجب

نزدیکی سیاست‌های انگلیس با ایالات متحده به‌عنوان خروجی (برونداد) سیستم شدند. مهم‌ترین دلایل خروج انگلیس از خلیج فارس در دهه ۱۹۷۰ میلادی را می‌توان چنین صورتبندی کرد:

الف) انگیزه‌های مالی: یکی از مهم‌ترین دلایل خروج انگلیس از خلیج فارس در دهه ۱۹۷۰ میلادی، مشکلات مالی دولت انگلیس و در نتیجه تلاش برای کاهش هزینه‌های سیاست خارجی است. هرچند پس از خروج نیروهای نظامی انگلیس از منطقه و کم‌رنگ شدن نقش این دولت در خلیج فارس، ایالات متحده به تدریج و با همکاری انگلیس توانست تسلط نسبی بر اوضاع منطقه پیدا کند (درونداد). با توجه به نفوذ بی‌نظیر و ریشه‌دار خود در منطقه، انگلیس پس از خروج نیز در مواقع لزوم به مسائل منطقه ورود می‌کرد، مسائلی چون: مدیریت شیخ‌نشین‌های خلیج فارس و جلوگیری از افزایش رقابت ناسالم بین آنها، ایجاد زمینه‌های مناسب برای همکاری‌های اقتصادی و سیاسی بین کشورهای منطقه، جلوگیری از شروع رقابت تسلیحاتی بین کشورهای ساحلی خلیج فارس و حفظ منافع راهبردی انگلیس و ایالات متحده در این حوزه از جمله موضوع‌های مورد توجه انگلیس در خلیج فارس بوده است.

در ۱۹ دسامبر ۱۹۷۱ آخرین گروه از نظامیان انگلیس سواحل بحرین را ترک کردند. پیش از ماه دسامبر و طی شش ماه آخر سال ۱۹۷۱، انگلیس به تدریج نیروهای خود را از منطقه خارج کرده بود. مقر فرماندهی نیروهای نظامی انگلیس در خلیج فارس در ۱۶ دسامبر ۱۹۷۱ و پس از چهار سال و ۹ ماه فعالیت تعطیل شد. جفری آرتور آخرین نماینده سیاسی انگلیس در خلیج فارس در گزارش خود به وزیر امور خارجه انگلیس بیان می‌دارد: «هرچند بریتانیا یک ساختار سیاسی در منطقه ایجاد کرده که ثبات را حفظ خواهد کرد، ولی با توجه به خروج بریتانیا و سیاست‌های اعراب و البته ایرانیان، به نظر می‌رسد این ساختار بدون حمایت بریتانیا شکننده است و احتمالاً بی‌ثباتی را در پی خواهد داشت» (Arthur, 1972). او همچنین به این موضوع می‌پردازد که پس از خروج نظامی انگلیس از خلیج فارس، این کشور نخواهد توانست از لحاظ اقتصادی در منطقه تسلط داشته باشد زیرا خلاء ایجاد شده به واسطه خروج نیروهای نظامی انگلیس توسط رقبای این کشور مانند ایالات متحده و چین پر خواهد شد (Ibid). همان‌گونه که در مدل سیاست خارجی «مایکل برچر» گفته شد، پنداره نخبگان به‌عنوان یک درونداد تعیین‌کننده در شکل‌گیری تصمیم‌های سیاست خارجی است، لذا به نظر می‌رسد افرادی چون آخرین نماینده سیاسی انگلیس در خلیج فارس پیش‌تر تلاش کرده‌اند دولت انگلیس را به عواقب تصمیم‌های خود برای خروج از منطقه آگاه نمایند. همچنین منطبق با موضوع ضرورت هماهنگی محیط عملیاتی برچر و تصمیم‌های سیاست‌مداران، آرتور تلاش می‌کند تصمیم‌گیرندگان انگلیسی محیط

عملیاتی منطقه را به طور صحیح‌تر درک کنند و صرفاً به خاطر کاهش هزینه‌های سیاست خارجی، بازنده اصلی نباشند. پندار و درک جفری آرتور و دیگر دولتمردان انگلیسی از محیط عملیاتی (خلیج فارس) و پر شدن جای انگلیس توسط سایر رقبا (درونداد)، حائز اهمیت است.

ب) وقوع انقلاب اسلامی: با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران در اواخر دهه ۱۹۷۰ و برکناری یکی از مهم‌ترین متحدین غرب یعنی شاه، از قدرت، امنیت متحدان انگلیس در خلیج فارس در معرض خطر قرار گرفت؛ این امر باعث شد سیاست‌های انگلیس و ایالات متحده پس از اینکه حدود دو دهه با یکدیگر متفاوت و بعضاً متناقض بود، دیگر بار بر هم منطبق و این دو دولت با یکدیگر هماهنگ شوند. سال ۱۹۷۹ سالی سرشار از تحولات سیاسی بود؛ در این سال کارتر موفق شد معاهده صلح مصر و اسرائیل را به سرانجام برساند. تاچر، اولین نخست‌وزیر زن انگلیس توانست سیاست خارجی این کشور را بهبود بخشد و در عراق نیز صدام حسین به ریاست‌جمهوری رسید. پس از انقلاب اسلامی در ایران چند تحول دیگر نیز روی داد که به شدت منافع انگلیس و ایالات متحده را تهدید می‌کرد.

ج) تهاجم شوروی به افغانستان: این موضوع با توجه به تلاش شوروی برای رسیدن به خلیج فارس از راه ایران از جمله تحولاتی بود که می‌توانست توازن راهبردی منطقه را برهم بزند (Leitenberg, 2007: 27). در نظام دو قطبی پیشین که انگلیس جزئی از بلوک غرب بود، نزدیک شدن اتحادیه جماهیر شوروی به حوزه نفوذ غرب در خلیج فارس، خطر امنیتی بزرگی برای انگلیس بود که از دیرباز توانسته بود در شکل‌دهی به مناسبات سیاسی و امنیتی این منطقه، نقشی مؤثر ایفا کند و حتی با خروج از منطقه نیز از طریق همکاری و همراهی با ایالات متحده آمریکا همچنان تأثیرگذاری مستقیم و غیر مستقیم خویش را اعمال می‌نمود. بر همین اساس در فضای پر از سوءظن دوران دو قطبی، حضور انگلیس در افغانستان می‌توانست به‌عنوان مقدمه تغییرات نه‌چندان قابل پیش‌بینی باشد که این کشور برای جلوگیری از این امر ترجیح می‌داد در سیاست‌های خود برای دوری‌گزینی از منطقه، هرچند به صورت مقطعی و محدود، بازنگری کند.

د) حمله عراق به ایران: این موضوع موجب برهم خوردن امنیت منطقه‌ای شد. صدام حسین که اوضاع داخلی ایران را ملتهب می‌دید و گمان می‌کرد قابلیت دفاع از خود را ندارد، سعی داشت سه استان نفت‌خیز ایران در نزدیکی مرز عراق را تصرف و از نفت آنها در راستای منافع خود استفاده نماید. ایالات متحده و انگلیس که جنگ عراق و ایران را مانع گسترش انقلاب ایران می‌دانستند، به صدام چراغ سبز نشان دادند. صدام در ۲۲ سپتامبر به ایران حمله کرد و توانست خرمشهر را تصرف نماید.

ایران توانست تا سال ۱۹۸۲، تمام مناطقی که در اشغال عراق بود را آزاد سازد (Jackson, 1996: 161-162). در پی وقوع جنگ نفت‌کش‌ها و با افزایش تنش‌ها، ایالات متحده که در آغاز قصد داشت تنها با کمک کشتی‌های اسکورت و تقویت ناوگان خاورمیانه امنیت بیشتری در خلیج فارس برقرار کند، تصمیم گرفت کشتی‌های جنگی بیشتری به منطقه اعزام کند. علاوه بر ایالات متحده، نیروی دریایی انگلیس نیز در آب‌های خلیج فارس حاضر شد و ناوگان اندرومدا که متشکل از ۹ کشتی جنگی بود به منطقه اعزام شد (Hugh & Tenold, 2008: 291).

پس از تلاش برای مدیریت جنگ نفت‌کش‌ها، بریتانیا و ایالات متحده در صدد برآمدند نسبت به دو موضوع مهم که برای امنیت خاورمیانه ضرورت داشت، تصمیم بگیرند: نخستین موضوع تعیین جانشین ایران در منطقه بود. از نظر ایالات متحده، عربستان بهترین جایگزین بود و پس از انقلاب اسلامی نیز این کشور از جانب ایران احساس خطر می‌کرد و سعی داشت به غرب نزدیک‌تر شود. بریتانیا بیشتر به سمت کشورهای کوچک خلیج فارس متمایل بود که همواره با آنها روابطی حسنه داشت. دولت ایالات متحده سعی داشت کنگره را نسبت به فروش تسلیحات نظامی پیشرفته و جنگنده‌های مدرن به عربستان قانع سازد. پس از بحث‌های فراوان، کنگره با فروش آواکس به عربستان موافقت کرد (Greason, 2006). در یک جمع‌بندی از مباحث فوق می‌توان گفت طبق مدل برچر، ترس از برهم خوردن توازن راهبردی منطقه (درونداد) فهم نخبگان و تصمیم‌سازان سیاست خارجی انگلیس را تحت تأثیر قرار داده، موجب نزدیکی سیاست‌های انگلیس با ایالات متحده و نقش‌آفرینی بیشتر این کشور شده است (برونداد).

ه) حمله عراق به کویت: پس از پایان جنگ ایران و عراق قیمت نفت کاهش یافت لذا صدام نمی‌توانست رؤیای خود مبنی بر مقابله با اسرائیل را عملی سازد. او که در رسیدن به چاه‌های نفت جنوب غربی ایران شکست خورده بود، به چاه‌های نفت کویت چشم دوخت و در ۲ آگوست ۱۹۹۰ به کویت حمله کرد. جامعه بین‌المللی و کشورهای منطقه نسبت به حمله صدام به کویت بسیار سریع واکنش نشان دادند. شورای امنیت سازمان ملل متحد به سرعت جلسه تشکیل داد و در روز حمله صدام، قطعنامه ۶۶۰ را در محکومیت این اقدام و چهار روز بعد قطعنامه ۶۶۱ را برای وضع تحریم علیه عراق به تصویب رساند. بریتانیا و ایالات متحده نگران بودند پس از کویت صدام قصد داشته باشد به سایر کشورهای خلیج فارس حمله کرده و چاه‌های نفت منطقه را تصرف نماید (Jones, 2018). رئیس‌جمهور ایالات متحده با ترغیب و تحریک تاچر، تصمیم گرفت به سرعت در مورد کویت وارد عمل و دخالت

نظامی را در دستور کار قرار دهد. جیمز بیکر وزیر امور خارجه ایالات متحده، توانست حمایت سیاسی و مالی بسیاری از کشورهای منطقه را برای دخالت نظامی ایالات متحده و بریتانیا فراهم نماید. جنگ دوم خلیج فارس سبب شد بریتانیا و ایالات متحده همکاری نظامی نزدیکی را پس از گذشت بیش از چهار دهه تجربه نمایند (Jones, 2018). ملاحظه می‌شود تحولات در محیط عملیاتی خلیج فارس از یک سو و فهم و درک نخبگان سیاست خارجی انگلیس از این تحولات باعث تغییر در سیاست خارجی این کشور در سال‌های بعد از دهه ۱۹۷۰ میلادی تا سال ۲۰۰۳ شده است. در موضوع درک و فهم نخبگان از شرایط عملیاتی باید توجه داشت همین نظام ادراکی است که اجزایی از محیط عملیاتی را برای نخبگان پُر اهمیت یا کم اهمیت می‌سازد.

۴- انگلیس و ترغیب ناتو به ایفای نقش نظامی در خلیج فارس

در دهه ۱۹۸۰ مشکلات درونی ناتو سبب شده بود نتواند به موضوع‌هایی چون مسائل خلیج فارس بپردازد و موارد این‌چنینی به ندرت در دستور کار بررسی ناتو قرار می‌گرفت و در بهترین حالت برخی از اعضای ناتو به صورت یک جانبه وارد مسائل مربوط به خلیج فارس و خاورمیانه می‌شدند. انگلیس حفظ جایگاه سیاسی و پرستیژی خود را ضروری می‌دانست و از جمله کشورهای عضو ناتو بود که در هماهنگی با این سازمان و غیر از آن به مسائل منطقه ورود می‌نمود (Kupchan, 1987: 164). این ناهماهنگی در اتخاذ سیاست واحد درباره موضوع‌های منطقه‌ای خارج از محدوده جغرافیایی ناتو، درباره بحران سوئز نیز صادق بود. بسیاری از اعضای اروپایی ناتو معتقد بودند از آنجایی که خلیج فارس و خاورمیانه ارتباطی مستقیم با حوزه ناتو ندارند، ضرورتی وجود ندارد که ناتو در مسائل آن وارد شود. به دلیل وابستگی اروپا به نفت خلیج فارس و تأثیر مستقیم نفت بر اقتصاد اروپایی، جنگ سال ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل تأثیری مستقیم بر اقتصاد و امنیت اروپا داشت و کشورهای عضو ناتو، تحولات خاورمیانه را به دقت دنبال می‌کردند. این مقطع را می‌توان به‌عنوان نقطه آغاز توجه همگانی ناتو به مسائل خلیج فارس و خاورمیانه قلمداد کرد.

علت عدم توافق برای اتخاذ راهبرد متحد و هماهنگ ذیل ناتو، فهم متفاوت اروپا و آمریکا نسبت به مسائل خلیج فارس و خاورمیانه بود؛ ایالات متحده از زاویه سد نفوذ شوروی به مسائل منطقه‌ای می‌نگریست و رویکردی امنیتی داشت ولی اروپا نسبت به مسائل منطقه رویکردی اقتصادی داشت؛ به همین دلیل اکثر اعضای ناتو دخالت آمریکا در مسائل اعراب-اسرائیل را به ضرر منافع اقتصادی خود می‌دانستند و حمایت علنی از اسرائیل را توصیه نمی‌کردند، ولی ایالات متحده به‌عنوان میانجی و

تأمین‌کننده اصلی تسلیحات نظامی در منطقه، سعی داشت نقشی فعال در منازعه اعراب-اسرائیل ایفا نماید (Theodorelos, 1990: 78-81). علی‌رغم اهمیت یافتن خاورمیانه و خلیج فارس نزد کشورهای عضو ناتو تا پایان دهه ۱۹۷۰ میلادی نسبت به مناطق خارج از محدوده تعریف شده خود حساس نبود و حاضر نمی‌شد در مسائل منطقه خلیج فارس و خاورمیانه وارد شود؛ اما ایالات متحده در سال ۱۹۸۰ و پس از انقلاب اسلامی ایران و حمله شوروی به افغانستان سعی داشت هنجار موجود در ناتو را تغییر دهد. ایالات متحده خارج از ناتو و مستقلاً برای مقابله با پیشروی شوروی و افزایش توان عملیاتی خود در جنوب غرب آسیا، نسبت به تشکیل نیروی واکنش سریع^۱ اقدام نمود (Stuart, 1984: 50-66). دو عامل مهم سبب شد ایالات متحده و بریتانیا تلاش کنند مسائل امنیتی خلیج فارس را ذیل ناتو حل و فصل نمایند: نخست اینکه حضور نیروهای آمریکایی در خلیج فارس ذیل ابتکار نیروی واکنش سریع، ۲۰ تا ۳۰ درصد از تعداد نیروهای آمریکایی حاضر در اروپا را کاهش داده بود و کنگره ایالات متحده از دولت این کشور خواست با اروپا وارد مذاکره شود تا در تأمین مالی و لجستیکی عملیات‌های خلیج فارس مشارکتی فعال داشته باشد. اروپا وادار شد به مسئله ورود کند و در چارچوب ناتو در این مورد تصمیم‌گیری شود (U.S. Congressional Budget Office, 1983: 25). دوم اینکه انگلیس و سایر کشورهای غرب اروپا بیش از ایالات متحده به نفت خلیج فارس وابسته بودند و امنیت آن منطقه اهمیتی بالا برای آنها داشت.

ایالات متحده که از همراهی بریتانیا هم برخوردار بود، در مذاکرات فشرده خود با مقامات اروپایی در ۱۹۸۰، سعی داشت آنها را متقاعد سازد نیروی اقدام سریع ناتو^۲ را تشکیل داده، در زمینه تأمین پرسنل و ادوات نظامی و به‌ویژه تجهیزات نیروی دریایی با ایالات متحده همکاری نمایند تا امنیت در خلیج-فارس ایجاد شود (New York Times, 1980). پاسخ مقام‌های اروپایی به این درخواست ایالات متحده منفی بود و آنها از اساس با این موضوع مخالفت کردند. مقام‌های اروپایی درباره نتیجه‌بخش بودن عملیات نظامی در خلیج فارس تردید داشتند (Kupchan, 1988: 317). پس از بی‌نتیجه ماندن مذاکرات چند ماهه ایالات متحده و کشورهای اروپایی، علی‌رغم همراهی بریتانیا و برخی کشورهای اروپای غربی با پیشنهاد تشکیل نیروی اقدام سریع ناتو، ایالات متحده که از به نتیجه رسیدن آن اطمینان نداشت، از پیشنهاد خود صرف نظر و رسماً در اکتبر ۱۹۸۰ این موضوع را اعلام کرد. پس از آن، ایالات متحده

1 - Rapid Deployment Force

2 - NATO Quick Strike Force

بیشتر به دنبال ترغیب کشورهای اروپایی به مشارکت بیشتر برای افزایش توان نظامی و امنیتی اروپا بود (U.S. International Communication Agency, 1980). ایالات متحده تصمیم گرفت نیروهای خود را به خلیج فارس اعزام نماید، البته طرف اروپایی نیز موافقت کرد مسائل مربوط به امنیت خلیج فارس را در دستور کار خود قرار دهد و دو موضوع را به طور خاص مورد توجه قرار دهد: رفع محدودیت‌های لجستیکی و تلاش برای کاهش آثار منفی انتقال برخی نیروهای آمریکایی از اروپا به خلیج فارس (Lunsquoting, 1980).

با فشار سیاسی ایالات متحده و همراهی بریتانیا، موضوع نقش آفرینی در خارج از محدوده جغرافیایی بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۲ به یکی از موضوع‌های اصلی ناتو تبدیل شده بود و درباره آن بحث‌های زیادی مطرح می‌شد (NATO, North Atlantic Council, Final Communique, 1981). بحث‌ها و مذاکرات پیرامون این موضوع در سال ۱۹۸۲ و در کنفرانس بُن به اوج خود رسید و ناتو ساز و کاری برای پاسخ به منازعات منطقه جنوب غرب آسیا طراحی کرد. این ساز و کار به‌عنوان سیاست ناتو در قبال عملیات‌های خارج از محدوده جغرافیایی اعلام شد (Kupchan, 1988: 319). همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، در ابتدا اروپایی‌ها تمایلی به نقش آفرینی در خارج از محدوده جغرافیایی ناتو نداشتند ولی سرانجام در کنفرانس بُن و در عالی‌ترین سطح این موضوع پذیرفته شد. در این میان نقش انگلیس در کنار ایالات متحده بارز است و اگر رایزنی‌های فشرده دولت انگلیس نبود چنین نتیجه‌ای حاصل نمی‌شد. با کمک مدل برچر در اینجا نیز می‌توان نقش محیط روانی خلیج فارس (درونداد) را در افزایش رویکرد نظامی انگلیس به این منطقه (برونداد) مشاهده کرد.

پس از حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰، مانفرد ورنر^۱ دبیرکل وقت ناتو، در واکنش به این اقدام عراق گفت: «اکنون با این پرسش مواجه هستیم که ناتو باید چگونه به مسائل فرا منطقه‌ای که امنیت کشورهای عضو را مستقیماً تحت تأثیر قرار می‌دهد، رسیدگی کند» (Woerner, 1991). علی‌رغم نقش بارز در بحران کویت، ناتو نتوانست واکنشی هماهنگ و متحد داشته باشد و اقدام‌هایی پراکنده و گُند انجام شد. به جز بریتانیا که مشارکتی ویژه در عملیات داشت، سایر کشورها اقدامی مهم انجام ندادند (Where's Their Fair Share, 1990). به طور کلی می‌توان گفت بارزترین نقش آفرینی انگلیس پس از خروج از منطقه، جنگ نخست خلیج فارس و مقابله با صدام بوده است. عملیات طوفان صحرا با شرکت

۳۰۰ هزار نیروی آمریکایی و ۱۶۰ هزار نیروی کشورهای متحد آغاز شد. از بین کشورهای اروپایی بیشترین مشارکت را بریتانیا داشت که ۵۳ هزار نیروی نظامی خود را به منطقه اعزام کرد (Cordesman & Wagner, 1996: 141). ایالات متحده و بریتانیا با رایزنی‌های فشرده خود با اعضای ناتو و همچنین دولت‌های خارج از ناتو توانستند اجماعی بین‌المللی علیه عراق ایجاد نمایند (Theodorelos, 1990: 88-90).

۵- نقش آفرینی سیاسی انگلیس در خلیج فارس پس از خروج از منطقه

نقش آفرینی سیاسی انگلیس فراتر از تعاملات دو جانبه این کشور با دولت‌های عرب منطقه خلیج فارس، در وهله نخست مبتنی بر هدایت و جلب همراهی ایالات متحده آمریکا و در گام بعدی استفاده از نفوذ و نقش خود در ساختارهای اروپایی مانند جامعه اروپایی و اتحادیه اروپایی برای ایفای نقش اروپا و ناتو در منطقه خلیج فارس بود. زمانی که انگلیس برای خروج نیروهای نظامی‌اش از خلیج فارس انتخاب کرده بود، برای ایالات متحده مشکل ساز شده بود. آمریکا همواره حضور نیروی دریایی و نظامی انگلیس در خلیج فارس را مهم‌ترین عامل بازدارنده در مقابل نفوذ و حضور شوروی در منطقه تلقی می‌کرد. ایالات متحده در اوایل دهه ۱۹۷۰ مشغول مسائل ویتنام بود و نمی‌توانست این خلاء را در منطقه پر نماید، لذا با خروج نیروهای نظامی بریتانیا از منطقه، ایالات متحده با مشکل روبه‌رو شد. از همین روی به شاه ایران برای خرید تسلیحات نظامی پیشرفته آمریکایی چراغ سبز نشان داد و تلاش کرد با تقویت بنیه نظامی ایران، این کشور را به‌عنوان پلیس منطقه معرفی نماید (Sick, 1985: 13-15). در دهه ۱۹۷۰ دولت‌های مختلف انگلیس با مشکلات اقتصادی درگیر بودند و این مشکلات با افزایش بهای نفت بیشتر هم شده بود. پس از جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳، نفت به ابزاری جنگی تبدیل شده بود. همزمان بسیاری از کشورهای منطقه نیز صنعت نفت خود را ملی کرده بودند و وابستگی آنچنانی به انگلیس و ایالات متحده نداشتند. در خاورمیانه، ایران بزرگ‌ترین صادرکننده به انگلیس محسوب می‌شد و روابط تجاری خوبی با این کشور داشت. در خلیج فارس انگلیس به دلیل کاهش نفوذ خود پس از خروج نیروهایش از منطقه، نتوانست آن‌طور که باید، روابط اقتصادی و تجاری خود را با این کشورها مستحکم نماید و بسیاری از رقبای این کشور در این منطقه تجارت خوبی را آغاز کرده بودند. در اوایل دهه ۱۹۸۰ و با به قدرت رسیدن تاچر، افزایش بودجه نظامی بریتانیا در آن دوره باعث شد بریتانیا در بین کشورهای اروپایی عضو ناتو، بیشترین بودجه نظامی را با توجه به درآمد سرانه خود داشته باشد. البته علی‌رغم افزایش بودجه، باز هم وزارت دفاع بریتانیا با اهدافی که برای آن برنامه‌ریزی

شده بود، فاصله داشت (Bloom, 1985). ۹۵٪ از بودجه نظامی بریتانیا صرف مسائل امنیتی در دایره جغرافیایی ناتو می‌شد و ۵٪ باقیمانده برای تأمین ثبات و امنیت مسیرهای تجاری خارج از محدوده ناتو هزینه می‌شد. حفظ منافع بریتانیا در خلیج فارس از جمله اهداف اعلام شده این کشور در محدوده جغرافیایی خارج از ناتو محسوب می‌شد (Minister of Defence Michael Heseltine, 1985). بریتانیا پیش از سال ۱۹۷۹ نگران افزایش نفوذ شوروی در خلیج فارس بود و پس از ۱۹۷۹، وقوع انقلاب اسلامی در ایران و تهاجم شوروی به افغانستان، نگرانی بریتانیا را افزایش داده بود (Foreign Minister Francis Pym, 1980). به همین دلیل انگلیس همواره تلاش می‌کرد ایالات متحده را نسبت به نقش-آفرینی بیشتر در خلیج فارس ترغیب نماید. طی آن سال‌ها در زمینه نظامی نقش انگلیس به اندازه ایالات متحده بارز نبود، ولی در عرصه دیپلماتیک و با توجه به عمق نفوذ این دولت در خلیج فارس، انگلیس نقشی ویژه داشت.

نقش ساختار سیاسی داخلی دو حزبی انگلیس که منجر به چرخش نخبگان سیاست خارجی میان احزاب کارگر و محافظه‌کار می‌شود را می‌توان به‌عنوان متغیر داخلی محیط عملیاتی در چارچوب تحلیلی «برچر» مد نظر قرار داد. چرخش نخبگان به سوی حزب کارگر در دهه ۱۹۷۰ میلادی، گروه‌های ذی‌نفوذی را وارد کرد که بر سیاست خارجی این حزب در منطقه خلیج فارس تأثیرگذار بود. در واقع این گروه‌ها در سیاست‌گذاری خارجی دولت انگلیس دو کارویژه متمایز را به انجام رساندند: آنها اطلاعات مربوط به محیط پیرامونی را به نخبگان تصمیم‌گیرنده مخابره می‌کردند و همچنین در برابر کسانی که در نظام اعمال قدرت می‌کردند، از سیاست‌ها دفاع می‌نمودند. از نگاه تصمیم‌گیرندگان، این نقش حمایت‌کننده به مثابه فشاری واقعی یا بالقوه بر آنها برای اقدام یا خودداری از اقدام به شیوه‌ای خاص بود. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، همگرایی تدریجی انگلیس و آمریکا و نزدیک‌تر شدن فهم نخبگان از تهدیدهای موجود در خلیج فارس، موجب شد که رئیس‌جمهور ایالات متحده با ترغیب و تحریک تاچر، تصمیم بگیرد به سرعت در جنگ عراق علیه کویت وارد عمل شده و دخالت نظامی را در دستور کار قرار دهد. جنگ خلیج فارس سبب شد انگلیس و ایالات متحده همکاری نظامی نزدیکی را پس از گذشت بیش از چهار دهه از جنگ کره تجربه نمایند. همچنین باید نقش متغیر نظامی-امنیتی مطابق نظریه «برچر» در این تغییر سیاست انگلیس مورد توجه قرار گیرد چرا که حوزه موضوعی نظامی-امنیتی دربردارنده تمام موضوع‌هایی است که نقطه تمرکز آنها بر مسائل مربوط به خشونت، شامل ائتلاف‌ها و جنگ‌افزار و مسائلی است که از دید نخبگان سیاست خارجی مساوی با یک تهدید امنیتی

است. بر این اساس بود که تحولات منطقه خلیج فارس از دید نخبگان تأثیرگذار بر سیاست خارجی انگلیس مصادف با تهدیدی برای منافع این کشور تلقی شد که همکاری با آمریکا در حمله عراق به کویت نیز در این پیوند قابل فهم است.

در سال ۱۹۸۰ و با آغاز جنگ عراق با ایران، بریتانیا که به همراهی کشورهای اروپایی آمیدی نداشت و مطمئن بود در چارچوب جامعه اروپایی نیز نمی‌تواند به اهدافش برسد، به این نتیجه رسید که تنها راه حفاظت از منافعش در خلیج فارس، نزدیکی به واشینگتن است (Minister of State at the FCO, Douglas Hurd, 1981). بریتانیا هیچ‌گاه تهاجم عراق به ایران را محکوم نکرد و حتی به صدام سلاح هم فروخت (UK Parliament, 1996). روابط دیپلماتیک عراق و بریتانیا در زمان جنگ در بالاترین سطوح ادامه داشت و وزیر امور خارجه این کشور در سال ۱۹۸۵ و در پاسخ به سفر همتای خود، به عراق سفر کرد. هم‌زمان بریتانیا روابط تجاری و دیپلماتیک خود با ایران را هرچند در سطوح پایین‌تر و به واسطه سفارت سوئیس در تهران حفظ کرد (Howe, 1985). در مورد جنگ ایران و عراق نیز انگلیس از راهکار ملل متحد و جامعه اروپایی برای پایان جنگ طرفداری می‌کرد. این نشان‌دهنده این واقعیت بود که انگلیس همچون گذشته نمی‌توانست در مسائل خلیج فارس و خاورمیانه رأساً ورود کرده و تأثیرگذار باشد و دریافته بود که در صورت همکاری با ایالات متحده و سایر شرکا می‌تواند به منافع خود دست یابد. با بررسی اسناد مربوط به وزارت خارجه انگلیس در دهه ۱۹۸۰، می‌توان نتیجه گرفت این کشور در این دهه منافع زیر را در قبال خاورمیانه دنبال می‌کرده است:

- تضمین انتقال نفت از خلیج فارس به بازارهای جهانی؛
- دسترسی به بازارهای سودآور تجاری منطقه؛
- جهت‌دهی ثروت کشورهای حاشیه خلیج فارس برای تضمین ثبات بازار جهانی؛
- حفظ منافع تجار و سرمایه‌گذاران انگلیسی در منطقه؛
- افزایش ثبات سیاسی در خلیج فارس؛
- حل و فصل منازعات مسلحانه در منطقه؛
- جلوگیری از بروز اختلاف بین انگلیس و ایالات متحده در خلیج فارس؛
- جلوگیری از نفوذ شوروی در منطقه؛
- انجام تعهدات در قبال متحدین انگلیس در خلیج فارس.

بریتانیا پس از خروج از منطقه در زمینه فروش تسلیحات به خلیج فارس، اصلی ترین رقیب ایالات متحده محسوب می شد که همین موضوع نشان دهنده عمق نفوذ این کشور در منطقه بود (Freedman, 1987). این کشور به دلیل نوع صنایع داخلی اش، به نفت خام خلیج فارس نیاز داشت و نمی توانست مایحتاج نفتی خود را از دریای شمال تأمین نماید، لذا حفظ صادرات نفت خلیج فارس و امنیت منطقه برای بریتانیا اهمیتی ویژه داشت. علاوه بر این، بسیاری از شرکت های نفتی بریتانیا در خلیج فارس فعالیت می کردند و حفظ امنیت منطقه برای حفاظت از منافع آنها ضروری بود (Commission of the European Communities, 1984: 157). نگرانی های بریتانیا در مورد امنیت خلیج فارس در دهه ۱۹۸۰ با تهاجم شوروی به افغانستان و جنگ عراق علیه ایران به شدت افزایش یافت (Potter & Sick, 2004: 197).

۶- سیاست انگلیس و ایالات متحده در قبال عراق در دهه ۱۹۹۰ میلادی

انگلیس با همراهی ایالات متحده در دهه ۱۹۹۰ تلاش کرد این انگاره را در سطوح داخلی، منطقه غرب آسیا و سازمان ملل متحد ایجاد نماید که مسیر جامعه بین المللی و صدام حسین به بن بست رسیده و برای خروج از این بن بست راهی جز توسل به زور وجود ندارد. پس از عملیات طوفان صحرا، صدام شکستی سخت متحمل و عراق از نظر نظامی تحقیر شد.

فریدمن و کارش در خصوص پویش های دیپلماسی و جنگ، در کتاب «درگیری خلیج ۱۹۹۰-۱۹۹۱: دیپلماسی و جنگ در نظم جهانی» گزارشی از وقایع منتهی به حمله عراق به کویت و پس از آن ارائه می دهند. هدف کتاب پاسخگویی به پرسش هایی در مورد انگیزه های صدام حسین برای حمله به کویت، قابل اجرا بودن تحریم ها و دیپلماسی به عنوان جایگزینی برای جنگ، دقت عملیات هوایی و نیز چگونگی به کارگیری قدرت دریایی انگلیس و آمریکا در حمله به عراق است (Freedman & Karsh, 1993). پس از جنگ، سیاست مهار عراق در پیش گرفته شد تا از نظر سیاسی نیز صدام را شکست دهند. پس از ایالات متحده، بریتانیا بیشترین مشارکت را در این عملیات داشت (Foster & Hollis, 1991: 162-163). پس از پایان عملیات، نیروهای ائتلاف به سرعت منطقه را ترک کردند ولی بخشی از نیروهای آمریکایی و بریتانیایی برای تضمین اجرای تعهدات مربوط به منطقه پرواز ممنوع و همچنین به دنبال سیاست مهار دولت عراق، در کردستان عراق و مرز عراق و کویت در منطقه باقی ماندند (Hollis, 1993: 54-55). علاوه بر انجام عملیات های نیروی هوایی، نیروی دریایی انگلیس و ایالات متحده نیز پس از پایان جنگ نیز در منطقه حضور داشتند.

قطعنامه ۶۸۷ شورای امنیت سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۱ عراق را ملزم کرده بود برای نابودسازی تسلیحات شیمیایی، بیولوژیک و هسته‌ای خود و همچنین موشک‌های دوربرد موجودش همکاری نماید (UNSCR 687, 1991). پس از مذاکرات کمیسیون ویژه سازمان ملل متحد^۱ و بازرسان سازمان با دولت عراق، مقام‌های عراقی در مقابل خواسته‌های آنان مقاومت کرده و اجازه دسترسی به برخی سایت‌ها را ندادند. دولت عراق همچنین با بازگشت اسرای جنگی کویت مخالفت کرد و منطقه پرواز ممنوع را نقض حاکمیت خود دانست (Hollis, 1993: 26). در پاسخ به این سیاست دولت عراق، نیروهای آمریکایی و بریتانیایی در راستای اجرای منطقه پرواز ممنوع، مراکز موشک‌های زمین به هوای عراق و مراکز فرماندهی نظامی آن در العماره، نجف، السماوه و تلیل را بمباران کردند (Ibid: 26). پس از این حملات دولت عراق شرایط را پذیرفت و به برخی خواسته‌های سازمان ملل متحد عمل کرد و بعدها مشخص شد عراق به طور پنهانی بسیاری از تسلیحات کشتار جمعی خود را نابود کرده ولی آنها را رسانه‌ای نکرد (Hollis, 2000).

با ورود کلیتون به کاخ سفید، اختلاف نظر با بریتانیا شدت گرفت. بریتانیا خواستار افزایش فشار به دولت عراق بود و کلیتون تحریم و سیاست مهار را در مقابل با صدام کافی می‌دانست (Sick, 2001: 37). بریتانیا بیش از چهار عضو دیگر دائم شورای امنیت بر افزایش فشار و اعمال یک رژیم بازرسی طولانی مدت برای مهار عراق اصرار می‌ورزید. این کشور، طرح «نفت در برابر غذا» را مطرح کرد که در ابتدا با مخالفت دولت عراق مواجه شد، ولی بعد از مدتی در سال ۱۹۹۶ آن را پذیرفت (Herring, 2004: 40). با روی کار آمدن دولت بلر در بریتانیا، همکاری ایالات متحده و بریتانیا برای کارآمد کردن رژیم تحریم افزایش یافت (Kampfner, 2004: 334). سرانجام مقام‌های بریتانیا و ایالات متحده به این نتیجه رسیدند که در مقابل عراق نیز باید اقدام نظامی صورت دهند و تهدیدات خود را عملی کنند (Rae, 2003: 98). برای زمینه‌سازی داخلی، بلر در ۱۶ نوامبر ۱۹۹۸ در جمع نمایندگان پارلمان با عنوان «سلاح‌های کشتار جمعی عراق» سخنرانی کرد (House of Commons Debates, 1998). همزمان روندی در شورای امنیت سازمان ملل متحد آغاز شده بود که به صدور قطعنامه ۱۲۰۵ منجر شد و طی این قطعنامه شورای امنیت قطع همکاری عراق با کمیسیون ویژه سازمان ملل را محکوم کرده بود (UNSCR 1205, 1998). با استناد به همین قطعنامه و زمینه‌سازی‌های سیاسی که پیش از این صورت

گرفته بود، انگلیس و ایالات متحده آماده اقدام نظامی علیه عراق شدند. در ۱۶ دسامبر ۱۹۹۸ و پس از افزایش اختلافات بین کمیسیون ویژه و دولت عراق، بازرسان سازمان ملل متحد عراق را ترک کردند. بلافاصله نیروهای نظامی بریتانیا و ایالات متحده عملیات روباه صحرا^۱ را علیه مواضعی مشخص در عراق آغاز کردند. طی این عملیات، ایالات متحده و بریتانیا، بغداد را بمباران هوایی کردند (Rossiter, 1991: 87-91). پس از پایان عملیات، وزیر دفاع ایالات متحده گفت: «ما توانایی صدام حسین برای تولید سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک را از بین برده، توانایی اش برای شروع جنگ علیه همسایگانش را کاهش دادیم» (Defense Secretary William Cohen, 1998).

بریتانیا پس از پایان عملیات، در سطح سازمان ملل متحد از طریق دیپلماسی اهداف خود را در قبال عراق دنبال می‌کرد (UNSCR 1205, 1999). از اقدام‌های انگلیس برای اعمال فشار بیشتر بر عراق، وضع تحریم‌های هوشمند سازمان ملل بود. موفقیت این طرح به همراهی همسایگان عراق بستگی داشت ولی از آنجایی که ترکیه و اردن به تجارت با عراق وابسته بودند، امیدی چندان به موفقیت این طرح نبود. افکار عمومی جهان عرب، عراق را تهدیدی جدی تلقی نمی‌کرد، لذا اجماعی برای مقابله با عراق ایجاد نشده بود. با این همه، مقام‌های بریتانیایی از سیاست خود در قبال عراق دفاع می‌کردند و استدلال‌شان این بود که این رویکرد جواب داده است (Ricketts, 2002).

گرچه در جنگ‌های اول و دوم خلیج فارس انگلیس ادعا کرد با همراهی آمریکا برای مقابله با توسعه طلبی عراق و جلوگیری از نقض امنیت و صلح بین‌المللی توسط این کشور و همچنین مقابله با خطر تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی وارد عمل شده، یکی از موضوع‌های حیاتی که در قالب گمانه‌زنی از سوی تحلیلگران سیاسی مطرح می‌شد، مقابله با برهم خوردن امنیت انرژی در منطقه بود که حفظ ثبات آن برای تأمین انرژی اروپا و جهان، اهمیتی بسیار داشت. در حقیقت، هنگامی که چاه‌های نفت کویت از سوی عراق به آتش کشیده شد، انگلیس به این جمع‌بندی رسید که صدام حسین در کنار تهدید موشکی و شیمیایی خود قادر است موازنه قدرت برای انتقال امن انرژی را برهم زده و از انرژی نیز به‌عنوان یک سلاح علیه غرب استفاده نماید و این گناهی نابخشودنی بود که انگلیس و آمریکا می‌بایست از تکرار آن در منطقه جلوگیری نمایند.

نتیجه

ساختار سیاسی داخلی حزبی انگلیس که منجر به چرخش نخبگان سیاست خارجی می‌شود، به‌عنوان یک متغیر داخلی محیط عملیاتی بر سیاست خارجی این کشور در منطقه خلیج فارس و در موضوع خروج نیروهای نظامی انگلستان از منطقه تأثیرگذار بوده است. همین متغیر یکی از عوامل مؤثر بر ورود دیگر باره انگلیس به تحولات منطقه نیز بوده است. بر خلاف حزب کارگر که زمینه‌ساز خروج انگلیس از خلیج فارس در دهه ۱۹۷۰ میلادی شد، حزب محافظه‌کار خواستار حضور دیگر باره در این منطقه و اطمینان خاطر به متحدان انگلیس برای تأمین امنیت‌شان بود. بر این اساس شاهد هستیم چگونه ساختار دو حزبی حاکم بر انگلیس بر سیاست خارجی این کشور در منطقه خلیج فارس تأثیرگذار بوده است. مطابق مدل «برچر»، این ساختار دو حزبی بر فهم نخبگان حاکم از محیط عملیاتی، اثر گذاشته است. نکته جالب در این تحلیل این است که علی‌رغم ثابت بودن محیط عملیاتی (خلیج فارس) دو تفسیر مختلف از تحولات منطقه وجود داشته است؛ در واقع با وجود اینکه محیط عملیاتی مستقل از درک و برداشت تصمیم‌گیرندگان موجودیت دارد، تنها به اندازه‌ای می‌تواند بر فرایند سیاست‌گذاری خارجی اثرگذار باشد که نخبگان از آن آگاهی داشته باشند. این اطلاعات نیز ممکن است به روش‌هایی گوناگون منتقل شود: رسانه‌های جمعی، کتاب‌ها، رادیو، تلویزیون، ارتباط چهره به چهره و مشاهده مستقیم محیط. تصمیم‌گیرندگان همچنین ممکن است اطلاعات را از نخبگان و گروه‌های ذی‌نفوذ سازمانی، انجمنی و غیر انجمنی دریافت کنند که اطلاعات درباره محیط عملیاتی را از دریچه منشوری از دریافت‌ها و برداشت‌های خود پردازش می‌کنند.

با به قدرت رسیدن دولت محافظه‌کار «مارگارت تاچر» و پیروزی در جنگ «فالکلند» از یک سو و برخی تحولات در منطقه خلیج فارس از سوی دیگر، سیاست انگلیس در منطقه خلیج فارس دستخوش تغییر شد. انقلاب اسلامی ایران و پر کردن خلاء قدرت ایران که پیش از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ متحد غرب بود، تشدید خطر شوروی در منطقه، جنگ نفتکش‌ها و حمله صدام به کویت، باعث همگرایی بیشتر انگلیس و آمریکا در منطقه خلیج فارس شد. در واقع نخبگان انگلیس به فهم مقام‌های آمریکایی از تهدیداتی که متوجه منطقه بود، نزدیک شدند. این درک از شرایط محیطی البته در قاموس نخبگان انگلیس و در راستای منافع ملی این کشور باید ارزیابی شود. از همین رو بود که همگرایی میان نخبگان انگلیس با آمریکا در موضوع حمله عراق به کویت نیز خود را نمایان ساخت و رئیس‌جمهور ایالات متحده با ترغیب و تحریک تاچر تصمیم گرفت به سرعت در جنگ عراق علیه کویت وارد عمل شود

و دخالت نظامی را در دستور کار قرار دهد. جنگ خلیج فارس سبب شد انگلیس و ایالات متحده همکاری نظامی نزدیکی را پس از گذشت بیش از چهار دهه بعد از جنگ کره تجربه نمایند. همچنین باید نقش متغیر نظامی-امنیتی مطابق مدل «برچر» در این تغییر سیاست انگلیس مورد توجه قرار گیرد چرا که حوزه موضوعی نظامی-امنیتی دربردارنده تمام موضوع‌هایی است که نقطه تمرکز آنها بر مسائل مربوط به خشونت، شامل ائتلاف‌ها و جنگ‌افزار و مسائلی است که از دید نخبگان سیاست خارجی مساوی با یک تهدید امنیتی است. بر این اساس بود که تحولات منطقه خلیج فارس از دید نخبگان تأثیرگذار بر سیاست خارجی انگلیس مصادف با تهدیدی برای منافع این کشور تلقی شد که همکاری با آمریکا در حمله عراق به کویت نیز در این پیوند، قابل فهم است.

فهرست منابع

منابع فارسی

۱- فیض‌اللهی، روح‌الله (۱۳۸۸)، «پیمان بغداد (سنتو) از شکل‌گیری تا انحلال»، ره‌آورد سیاسی، زمستان ۱۳۸۷ و بهار ۱۳۸۸، شماره ۲۲ و ۲۳.

منابع غیر فارسی

- 1- "An Interview with U.S. Secretary of Defense Harold Brown," U.S. International Communication Agency, October 8, 1980.
- 2- "The next five years and beyond," Prime Minister's Anniversary Statement, Sunday Times, April 29, 1984.
- 3- "The Queen's Speech," Financial Times, November 7, 1985.
- 4- "U.S. Asking Allies to Assume More of Military Burden," New York Times, 14 April 1980.
- 5- "Where's Their Fair Share?" Editorial, New York Times, 6 September 1990.
- 6- Abdullah, Mohammed Morsy (1978), The United Arab Emirates: A Modern History, London: Croom Helm, P.282.
- 7- Bloom, Bridget, "Heseltine faces constraints," Financial Times, November 13, 1985.
- 8- Brecher, Michael (1963), "International Relations and Asian Studies: The Subordinate State System of Southern Asia," World Politics, 15,2 (Jan. 1963), PP. 213-35.
- 9- Brecher, Michael, Blema Steinberg and Janice Stein (1969), A framework for research on foreign policy behavior, Journal of Conflict Resolution, 1969 13: 75.
- 10- Commission of the European Communities, Review of Member States' Energy Policies, Com (84), 88 Final, Brussels: EC, 1984, P.157.
- 11- Cordesman, Anthony H. and Wagner, Abraham R. (1996), The Lessons of Modern War, Volume IV: The Gulf War, Boulder, Westview Press, 1996, P.141.
- 12- Defense Secretary William Cohen, press conference at the Pentagon on December, 19, 1998.
- 13- Foreign Minister Francis Pym (1980), House of Commons Debates, Vol. 981, Col. 406, March 24, 1980.
- 14- Foster, Edward and Hollis, Rosemary (1991), War in the Gulf: Sovereignty, Oil and Security, Whitehall Paper No. 8, London: RUSI, PP.162-173.

- 15- Freedman, Lawrence (1987), "Avoiding British entanglement with the US in the Gulf," *Independent*, August 13, 1987.
- 16- Freedman, Lawrence and Karsh, Efraim, *The Gulf Conflict, 1990-1991: Diplomacy and War in the New World Order*. Princeton, NJ: Princeton University Press, 1993
- 17- Geoffrey, Arthur (1972), "Annual Review for the Persian Gulf for 1971," Her Majesty's Political Resident in Bahrain to the Secretary of State for Foreign and Commonwealth Affairs, FCO 8/1804, February 24, 1972.
- 18- Geoffrey, Arthur (1972), "The Withdrawal of British Forces from the Gulf," Her Majesty's Political Resident in Bahrain to the Secretary of State for Foreign and Commonwealth Affairs, Diplomatic Report, No. 171/72, NB 10/1, FCO 8/1814, 2 February 1972.
- 19- Greason, David, "Embracing death: The Western left and the Iranian revolution, 1978–83," *Economy and Society*, 34:1, 2006.
- 20- Herring, Eric (2004), "Power, Propaganda and Indifference: An Explanation of the Maintenance of Economic Sanctions on Iraq despite their Human Cost," in Tareq Y. Ismael and William W. Haddad, *Iraq: The Human Cost of History*, London: Pluto Press, P. 40.
- 21- Hollis, Rosemary (1993), *Gulf Security: No Consensus*, Whitehall Paper No. 20, London: RUSI, PP. 54–55.
- 22- Hollis, Rosemary, ed. (2000), *Managing New Developments in the Gulf*, London: Royal Institute of International Affairs.
- 23- House of Commons Debates, 16 November 1998, Volume 31, c 608, Available at: https://api.parliament.uk/historic-hansard/commons/1998/nov/16/iraq#S6CV0319P0_19981116_HOC_155
- 24- House of Commons, Hansard, Written Answers, November 1, 2000, Col. 511W.
- 25- Howe, Geoffrey, House of Commons Debates, Vol. 89, Col. 296, December 18, 1985.
- 26- Jackson, William (1996), *Britain's Triumph and Decline in the Middle East 1990 to the Present Day*, Brassey's (UK), First Edition, 1996, PP.161-162.
- 27- Jones, Matt (2018), "Ending Cold War fears: expectation and interpretation in Mass Observers' responses to the Gulf War, 1990–1991," *Contemporary British History*, January 16, 2018.
- 28- Kampfner, John (2004), *Blair's Wars*, London: Simon & Schuster, P.334.
- 29- Kupchan, Charles A. (1987), *The Persian Gulf and the West*, Allen & Unwin, January 1, 1987, P.64.
- 30- Kupchan, Charles A. (1988), "NATO and the Persian Gulf: Examining Intra-Alliance Behavior," *International Organization*, Volume 42, Issue 02, March 1988, PP.317–346.
- 31- Leitenberg, Milton (2007), "United States Foreign Policy and The Soviet Invasion of Afghanistan," *Arms Control*, 7: 3,271-298.
- 32- Lunsquoting, General Joseph in "NATO Plans for Europe in Case US Switches its Troops to the Gulf," *London Times*, 7 May 1980.-
- 33- Manfred Woerner's Speech in Istanbul on the fundamental changes in Western security requirements in "NATO Remains Indispensable," October 29, 1991.
- 34- Memofrom Overseas and Defense Secretariat, Cabinet Office, "Iraq Options Paper," March 8, 2002, paragraph 13.
- 35- Minister of Defense Michael Heseltine, 12 June 1985, House of Commons Debates, Vol.80, Col.
- 36- Minister of State at the FCO Douglas Hurd, Verbatim Service, transcript of interview with the BBC Arabic Service, March 3, 1981.
- 37- Murphy, Hugh & Tenold, Stig (2008) "Strategies, market concentration and hegemony in chemical parcel tanker shipping, 1960–1985," *Business History*, 50:3, 291-309.

- 38- NATO, North Atlantic Council, Final Communique, December 1981, Paragraph 9.
- 39- Petersen, Tore T. & Jones, Clive (2023): British Revival and American Decline? Anglo-American Relations and the Persian Gulf 1979–1987, The International History Review, 2023
- 40- Potter, Lawrence and Sick, Gary (2004), Iran, Iraq and the Legacies of War, New York: Palgrave, P.197.
- 41- Rae, Milan, “British Policy Towards Economic Sanctions on Iraq, 1990–2002,” in Ismael and Haddad, Iraq: The Human Cost of History, 2003, P.98.
- 42- Ricketts, Peter, Memo to Jack Straw, “Iraq: Advice for the Prime Minister,” March 22, 2002, paragraph 6, Available at:
- 43- Rosenau, James N. (1966), ‘Pre-Theories and Theories of Foreign Policy,’ in R. Barry Farrell (ed.), Approaches to Comparative and International Politics (Evanston, Ill.: Northwestern University Press).
- 44- Rossiter, Mike, Target Basra, Corgi Books, 2009, PP.87-91.
- 45- Sato, Shohei, Britain's Decision to Withdraw from the Persian Gulf, 1964–68: A Pattern and a Puzzle, The Journal of Imperial and Commonwealth History, 2009
- 46- Sick, Gary (1985), All Fall Down: America’s Tragic Encounter with Iran, New York: Random House, P.13–15.
- 47- Sick, Gary, “US Policy in the Gulf: Objectives and Prospects,” in Hollis, Managing New Developments in the Gulf, Royal Institute for International Affairs/Chatham House, 2001, P.37.
- 48- Standish J. F., British maritime policy in the Persian Gulf, Middle Eastern Studies, 2006
- 49- Stuart, Douglas, “NATO Out of Area Disputes: From the Washington Talks to the RDF,” Atlantic Quarterly 2, Spring 1984, PP.50-66.
- 50- Theodorelos, Susan Lynn, M.A. Thesis, Nato's Out-Of-Area Dilemma, NAVAL POSTGRADUATE SCHOOL, Monterey, California, December 1990, PP.78-81.
- 51- U.S. Congressional Budget Office, Rapid Deployment Forces—Policy and Budgetary Implications, Washington, D.C.: GPO, 1983, pp. xvi-xxx.
- 52- UK Parliament, The Scott Inquiry: Approaching Publication, Research Paper 96/16, January 25, 1996.
- 53- United Nations Security Council Resolution 1205, S/RES/1205, November 5, 1998.
- 54- United Nations Security Council Resolution 1205, S/RES/1284, December 17, 1999.
- 55- United Nations Security Council Resolution 687, S/RES/687, April 3, 1991.